

میزگرد

روندهای آتی و کارگزاران کلیدی در راهبرد خاورمیانه‌ای باراک اوباما

مقدمه

تحلیل روندهای کلان و تأمل در ساختار فکری و تجربه فردی تصمیم‌گیران، دو مقوله‌ای هستند که می‌توانند ماهیت و جهت یک سیاست خارجی جاری را روشن نمایند. نشست حاضر به همین منظور تشکیل شده و اعضای نشست در پی پاسخ بدین پرسش هستند که «روندهای آتی راهبرد خاورمیانه‌ای باراک اوباما رو به کدامین سمت و سوی دارند و کارگزاران اساسی در طراحی این روندها چه کسانی هستند.» استادانی که در این نشست حضور دارند عبارتند از:

۱. دکتر سیدمحمد کاظم سجادیپور؛ استاد روابط بین‌الملل در دانشکده وزارت امور

خارج

۲. دکتر حسین دهشیار؛ استاد روابط بین‌الملل و کرسی آمریکا در دانشکده حقوق و

علوم سیاسی دانشگاه علامه طباطبایی

۳. دکتر قدیر نصری؛ پژوهشگر ارشد حوزه جامعه‌شناسی سیاسی کشورهای

خاورمیانه در مرکز پژوهش‌های علمی و مطالعات استراتژیک خاورمیانه

۴. دکتر محمود یزدان‌فام؛ پژوهشگر ارشد و مدیر گروه مطالعات بین‌الملل و

آمریکاشناسی در پژوهشکده مطالعات راهبردی

♦ اسرائیل‌شناسی - آمریکا‌شناسی

گفتنی است این مباحثه در تاریخ سی ام آبان ماه ۱۳۸۸، با حضور و مشارکت دانش پژوهان علم سیاست و روابط بین الملل، مطالعات خاورمیانه و نیز کارشناسان وزارت امور خارجه در محل مرکز انجام گرفت. آنچه در پی می آید ابتدا طرح بحث و مسئله است که از سوی دکتر نصری صورت می گیرد و پس از آن استادان حاضر پس از طرح مطالب خود به پرسشهای حاضرین پاسخ می دهند.

دکتر نصری: در مقام طرح مبحث، مایلیم به سه نکته اشاره کنم؛ نخست اینکه، ساکنان خاورمیانه در منطقه ای به سر می برند که مسایل و مباحث آن به سرعت و به سهولت به جهان بین الملل سرایت می کند و اصطلاحاً «مسایل خاورمیانه در این منطقه محصور نمی ماند.» مقولاتی چون امنیت انرژی، بنیادگرایی، تروریسم، تنشهای قومی و سایر تحولات ارضی - مرزی، بی درنگ علاقه و منافع بازیگران فرامنطقه ای را متأثر می سازد؛

دوم، مطالعه و مقایسه تحولات این منطقه دست کم در طی نیم قرن اخیر نشان می دهد که بین سه حلقه اصلی تهیه راهبرد [یعنی کانونهای داخلی قدرت - سیاست و نهادهای داخلی - سیاست خارجی] ترتیب منظم و مولدی وجود نداشته است و در اغلب مواقع، این حوادث و تحولات بین الملل بوده اند که سیاست و کانونهای داخلی قدرت را تقویت یا تخریب کرده اند. به عبارت دیگر، معادلات راهبردی خاورمیانه بدون درک و شناخت منطق نظام بین الملل و آهنگ تحولات بین المللی بسیار گنگ و نامفهوم می نماید. سوم، وزن تعیین کننده و سرشت استراتژیک تحولات خاورمیانه در نظام بین الملل سبب شده است که بازیگران قدرتمند بین المللی برای تسهیل نفوذ و تضمین برتری خود در خاورمیانه حاضر و نافذ باشند. یکی از این بازیگران، ایالات متحده است که برای کشوری مثل ایران، زیستن با یا بدون آمریکا به غایت پیچیده شده و ملاحظات خاصی دارد. حال که این قدرتهای رقیب و بعضاً متخاصم رویاروی هم قرار گرفته اند پرسش این است که روال و روند و افق این معادله چگونه خواهد بود؟ آیا تغییری در رویکردهای آمریکای باراک اوباما در کار است؟ امکان، ریشه ها و شیوه های این تغییرات کدامند؟ من با این مقدمه از استاد گرامی جناب دکتر حسین دهشیار که از استادان محقق و بنام در حوزه آمریکاشناسی است، درخواست می کنم مباحث خود را در باب روندهای آتی و کار گزاران کلیدی سیاست

♦ اسرائیل شناسی - آمریکاشناسی

خاورمیانه ای اوباما مطرح نمایند.

دکتر دهشیار: با سپاس از جناب آقای دکتر نصری که چارچوب بحث را به خوبی مشخص کرده و وارد بحث اصلی شدند. بنده می‌خواهم به این پرسش پاسخ بگویم که در سه سال آینده آیا ایالات متحده در منطقه خاورمیانه خواهد ماند و یا چه پیش خواهد آمد؟ با برداشت از رویکردهای یک ساله اوباما تصور می‌کنم که اگر اوباما برای دوره بعدی نیز انتخاب شود، جهانیان با آمریکای متفاوتی روبه‌رو خواهند شد؛ چرا که با شکل‌گیری یک سری از مولفه‌های جدید جایگاه آمریکا متفاوت خواهد شد. در دهه ۹۰ پس از سقوط اتحاد جماهیر شوروی مجموعه‌ای از افراد در آمریکا ظهور کردند و مقصد بعدی سیاست خارجی آمریکا پس از شوروی را منطقه خاورمیانه دانستند. مهم‌ترین دلیل این رویکرد احساس خطر از جانب مسایل ارزشی بود. از این رو خاورمیانه و به طور اخص اسلام را منبع تهدید سیاست‌های ایالات متحده در آینده برشمردند. آنها اسلام را کاملاً در تعارض با دیدگاه‌های لیبرال ایالات متحده می‌دانستند؛ از این رو آن را اصلی‌ترین رقیب آمریکا پس از شوروی می‌دیدند. این افراد پس از به قدرت رسیدن جورج بوش پسر، اغلب پسته‌های کلیدی را در سیاست خارجی ایالات متحده به دست آوردند و پس از به قدرت رسیدن تفکرات و اندیشه‌های دهه ۹۰ خود را به مرحله اجرا گذاشتند که جریان نومحافظه‌کاران محصول این تفکر بود. اما پس از روی کار آمدن اوباما، ما شاهد تغییر ارزشی خاصی در سیاست خارجی او هستیم و آن اینکه، خاورمیانه دیگر نباید در اولویت سیاست خارجی آمریکا قرار گیرد. اوباما در مراحل مختلف به این مسئله اشاره کرده است. از این رو شاهدیم که تمرکز ایالات متحده به سمت افغانستان سوق پیدا کرده است.

برای بررسی پایه‌های نظری این بحث، باید اشاره کنم که برای رسیدن و ماندن در جایگاه ابرقدرت جهانی به معنای نگهبان امنیتی جهان، به طور حتم نیاز به برخورداری از سه ویژگی عمده است. نخست اینکه باید یک کشور دارای وسعت سرزمینی باشد. در مرحله بعدی باید ذخایر عظیم و منابع بزرگ اقتصادی داشته باشد و در نهایت وجود انبوهی از نیروی کار ضروری است. بنابراین کشوری که بخواهد پیشتاز دنیا باشد، باید این سه ویژگی را داشته باشد. ممکن است این سؤال پیش آید که چگونه بود که انگلستان و فرانسه که در

◆ اسرائیل شناسی - آمریکا شناسی

مراحل از تاریخ نقش ابرقدرت را بازی می کردند، سرزمین وسیعی نداشتند؟ در پاسخ باید گفت که دقیقاً به همین دلیل بود که آنها به دنبال سیاستهای استعماری بودند و سعی داشتند که از آن طریق به وسعت سرزمین و منابع خود بیفزایند. در مقابل، آمریکا سیاستهای استعماری از نوع اروپایی را دنبال نکرده و در واقع آمریکا همچون اروپاییان قدرت استعماری را برای رسیدن به منابع و نیروی کار نمی خواست، بلکه هدف از توسعه و گسترش رسیدن به اهداف ارزشی و ایدئولوژیک بود.

البته باید توجه داشت که سه شرط ذکر شده برای رسیدن به جایگاه ابرقدرتی تنها شروط لازم هستند که بدون حصول شرایط کافی، نافذ نخواهند بود. یکی از اساسی ترین شرطهای کافی، گردش مسالمت آمیز نخبگان در سطح قدرت است. شرط بعدی، ارتباط و پیوند تنگاتنگ حوزه عمومی و خصوصی در عین استقلال آنها از یکدیگر است و سومین شرط کافی، برخورداری کشور از ظرفیتهای بالای اقتصادی به ویژه ظرفیتهای بالای صنعتی است. اما برای عملیاتی کردن این شرایط و ویژگیها نیاز به یک مولفه است؛ کاتالیزوری که نقطه ارتباطی این ویژگیها و تسریع بخش روند باشد. این فاکتور مهم «اراده رهبران سیاسی» برای پیشتازی جهان است. در قرن ۱۹ ایالات متحده این اراده را داشت، اما هماهنگی مناسبی بین شرطهای لازم و کافی وجود نداشت. در قرن بیستم ضمن هم سویی شروط کافی و لازم اراده نیز چاشنی شد و ابرقدرتی آمریکا را متجلی ساخت. در حال حاضر برخی از شرایط کافی در آمریکا دچار نقصان شده است؛ از جمله می توان به شرایط اقتصادی آمریکا اشاره کرد. این بدان معنا نیست که آمریکا ضعیف شده است، بلکه ساختار اقتصادی آمریکا هم گام با تحولات مدیریتی و تکنولوژیک جهانی پیش نرفته است. آمریکا ۱۰ درصد تولید ناخالص ملی خود را بدهکار است، ۴۵ درصد قروض خارجی آن در اختیار دو کشور عمده است که یکی از آنها در صدد رسیدن به مرحله ابرقدرتی است و آن کشوری نیست جز چین. چین چیزی در حدود یک تریلیون دلار اوراق قرضه آمریکایی را خریداری کرده است، همچنین چیزی حدود سه تریلیون دلار ذخیره ارزی دارد.

در شرایط کنونی آنچه حایز اهمیت است، نگاه متفاوت اوباما به جهان است. اوباما معتقد است که ضرورتی ندارد یک کشور رهبری جهان را بر عهده بگیرد و کشورها همه مثل

هم هستند. در حالی که یکی از اصول کلی برای دستیابی به جایگاه ابرقدرتی در جهان این است که رهبران آن کشور، کشور خود را متفاوت و متمایز از دیگر کشورها بدانند، اوباما چنین تفکری ندارد. اوباما ارزشهای کشورهای خود را جهان شمول نمی داند و همین نقطه ای می شود برای عقب نشینی رهبران سیاسی یک کشور از رهبری جهان. اوباما به دلیل ویژگیهای شخصیتی، ارزشی و جایگاه و طبقه اجتماعی اش، اعتقاد ندارد که آمریکا یک کشور استثنایی است و این کاملاً در تعارض با دیدگاهها و تفکرات رهبران ایالات متحده از ۱۷۷۶ تاکنون است. اوباما در پاسخ به این پرسش که آیا ایالات متحده یک کشور استثنایی است؟، گفت: همه کشورهای دنیا استثنایی هستند؛ چرا که ارزشهای همه آنها محترم و ویژه است.

اما نکته ظریف دیگری وجود دارد و آن اینکه، این شکاف و خلاء به وجود آمده توسط چه کشوری پر خواهد شد؟ به نظر من چین توانایی این رهبری را ندارد. گردش مسالمت آمیز نخبگان در چین وجود ندارد. حوزه خصوصی و عمومی در چین پیوند اصولی با یکدیگر ندارند، ضمن اینکه استقلال مناسبی نیز از یکدیگر ندارند. بنابراین، با توجه به مطالب ارایه شده، به نظر بنده آمریکا از خاورمیانه و افغانستان خارج خواهد شد و به همین ترتیب در آینده از نقش متنفذ آن نیز کاسته خواهد شد. در عین حال با توجه به رویکرد آمریکا به قدرت نرم، به نظر می رسد خواهد توانست یک موفقیت نسبی در آینده رقم بزند.

دکتر یزدان فام: ضمن سپاس از فرصتی که در اختیار اینجانب قرار داده اید باید عرض کنم که بررسی روندهای آتی سیاست خارجی دولت آمریکا بدون بررسی و ارزیابی سیاستهای دولت آمریکا در گذشته و امروز ممکن نیست. فرض بر این است که روندهای آتی متأثر از تحولات و تجربیات گذشته شکل می گیرد. روندهای آتی حاصل تعامل نگاه دولتمردان جدید آمریکا به مسایل و چالشهای آمریکا در عرصه بین المللی برای تامین اهداف این کشور است که از گذشته پیگیری می شود. اهداف و منافع حیاتی کشورها از ثبات و پایداری بیشتری برخوردارند. تاکتیک ها، اولویتها، و برنامه ها برای تامین اهداف، متأثر از تغییر نخبگان و نگرش زمامداران تغییر می یابد. در مورد دولت اوباما و روندهای آتی

◆ اسرائیل شناسی - آمریکا شناسی

در سیاست خارجی آمریکا هم این اصل صادق است. بنابراین برای شناخت روندهای آتی سیاست خارجی اوباما نگاهی به روندهای گذشته در سیاست خارجی آمریکا، مسایل و چالشهای اساسی این کشور در خاورمیانه، و نگرش دولتمردان جدید به مسایل، اهداف و اولویتهای آمریکا در جهان می‌تواند راه‌گشا باشد و درک بهتری از سیاست‌های این دولت در چند سال آینده ارایه دهد. دولت اوباما در خاورمیانه با چند چالش اساسی رو به رو است که از دولت بوش به ارث رسیده است. نگاه دولت اوباما به این چالشها و نقد آنها بر سیاست دولت گذشته نشان‌دهنده نگرش زمامداران جدید به این مسایل است و به طور منطقی رفتار و سیاستهای این دولت در مورد چالشها و مسایل موجود متأثر از نگرش جدید، روندهای گذشته، توانمندی‌ها و محدودیت‌هایی خواهد بود که آمریکا برای پیشبرد این اهداف با آن رو به رو است.

نخستین چالش آمریکا در منطقه موضوع صلح گریزپای اعراب و اسرائیل است. آمریکا با دو طرف منازعه روابط بسیار نزدیکی دارد اما بن بست در روند صلح میان دو طرف، پیامدهای سیاسی و امنیتی قابل توجهی برای آمریکا در پی داشته است. منازعه اعراب و اسرائیل منازعه‌ای قدیمی است، اما چیزی که در ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ آشکار شد و بعد از آن به شکلهای دیگری نمود یافت، تاثیر این موضوع بر شکل‌گیری گروههای تندرو اسلامی است که حمایت آمریکا از اسرائیل را عامل بدبختیها و مشکلات مردم مسلمان فلسطین و تحقیر اعراب و جهان اسلام می‌دانند. دولت اوباما هم به این نتیجه رسیده است که بدون حل و فصل معضل قدیمی فلسطین بازسازی چهره آمریکا در جهان اسلام و خلع سلاح گروهها و کشورهای تندور میسر نیست.

مسئله دوم منازعه در عراق و افغانستان و درگیر بودن نیروهای آمریکایی در این دو کشور و هزینه‌هایی است که به واسطه آن بر آمریکا تحمیل می‌شود. در این دو کشور تلفات قابل توجهی به نیروهای آمریکایی وارد شده و آستانه تحمل مردم آمریکا در مورد این منازعات و روند تحولات آنها به شدت پایین آمده است. برداشت افکار عمومی این است که دولت بوش عملکرد مناسبی در این دو کشور نداشته است. دولت اوباما در پی تغییر سیاستهای آمریکا برای رسیدن به اهداف آمریکا است.

♦ اسرائیل شناسی - آمریکا شناسی

چالش سوم پرونده هسته ای ایران است. آنها درست یا نادرست ایران هسته ای را تهدیدی علیه خود و متحدانشان ارزیابی و تبلیغ کرده اند و مردم آمریکا انتظار دارند که دولت اوباما سیاست مناسبی در برابر جمهوری اسلامی ایران در پیش گیرد و با تغییر رویکرد خود مشکل مناسبات ایران و آمریکا و یا دست کم خطر ایران هسته ای را حل کند.

ارزیابی دولت اوباما از سیاست خارجی آمریکا در دوره بوش این است که مهم ترین مشکل سیاست خارجی آمریکا یک جانبه گرایی و ایجاد نفرت از آن در جهان است. از نظر کارگزاران دولت اوباما سیاستهای دولت بوش به آمریکاستیزی در جهان دامن زده و بر موقعیت جهانی و هژمونیک آن لطمه وارد کرده است. هدف اوباما احیای موقعیت هژمونیک آمریکا در جهان است که در اثر سیاستهای یک جانبه گرایی بوش آسیب دیده است. تیم اوباما بر این باور است که مشکلات جهان را بدون همکاری کشورهای دیگر به ویژه متحدین آمریکا نمی توان حل و فصل کرد. سیاست بوش موجب ایجاد نفرت از آمریکا در جهان شده و هزینه های این کشور را در تامین اهداف به شدت افزایش داده است. وقتی آمریکا به کشوری منفور در جهان تبدیل شود، پیشبرد سیاستها و تامین اهداف برای آمریکا به شدت پرهزینه می شود. هژمونی آمریکا صرفاً به قدرت اقتصادی و نظامی آن نیست. قدرت آمریکا برخاسته از ارزشها و باورهایی است که دیگران آن را قبول دارند و در راه گسترش و تعمیق آنها فعالیت می کنند. از نظر دولت جدید، آمریکا در دوره بوش یکی از پایه های قدرت خود را در جهان از دست داده بود. هدف دولت جدید احیای قدرت جذب کنندگی آمریکا در جهان است. اوباما به دنبال احیای توان و قدرت نرم آمریکا در جهان است که در اثر استفاده بی حساب از قدرت سخت آسیب دیده است. در نگاه دولت اوباما به خاورمیانه دو مسئله بن بست در صلح و اعراب و اسرائیل و تداوم درگیری آمریکا در عراق و افغانستان از عوامل مهم در شکل گیری و تشدید نفرت از آمریکا است. پرسش آنها این است که چگونه می توان چهره ای مثبت از آمریکا در جهان و به ویژه در جهان اسلام ایجاد کرد؟

در خاورمیانه چالشهای اساسی آمریکا را می توان در چند حوزه بیان کرد. به نظر می رسد چالش نخست آمریکا در خاورمیانه چالش بین ارزشهای لیبرالی و ارزشها و باورهای اسلامی است. اسلام سیاسی چالشی بر ارزشهای آمریکایی است که از نظر دولت اوباما

◆ اسرائیل شناسی - آمریکا شناسی

عنصر کلیدی برای تداوم هژمونی آمریکا در جهان است. آنها نگاهی جدید به ارزشهای آمریکایی دارند و از این جهت تلاش خواهند کرد که این ارزشها را با توان و انگیزه ای بیشتر به صورت ارزشهای جهان شمول طرح کرده و پیگیری نمایند.

موضوع دیگری که موجب گره خوردن سیاست آمریکا به خاورمیانه شده است موضوع جایگاه خاورمیانه در تامین انرژی مورد نیاز کشورهای جهان است. آمریکا برای حفظ جایگاه هژمونیک خود بر جهان نیازمند حفظ موقعیت و نفوذ خود در خاورمیانه است. تیم کارکنته اوباما می داند که با کنترل بر منابع انرژی خلیج فارس آمریکا اهرم ارزشمند نفت را برای اعمال فشار بر رقبای جدید اقتصادی در دست خواهد داشت. در این حوزه روندهای آتی سیاست خارجی اوباما با دولت بوش تفاوت چندانی نخواهد داشت.

تمرکز اصلی اوباما در خاورمیانه بر قدرت نرم و استفاده هوشمندانه از قدرت سخت و نرم خواهد بود. آنها تلاش خواهند کرد با ایجاد دولتهای الگو کارآمدی دولتهای مبتنی بر نظامهای دموکراتیک را در خاورمیانه به نمایش بگذارند. عراق نمونه شکست خورده دولت بوش است که دولت اوباما با کاهش حضور نظامی و تقویت وجوه غیرنظامی و بومی کردن تحولات سعی در عملی سازی ایده خود دارد. از این طریق پشتیبانی افکار عمومی در داخل آمریکا از سیاست خارجی افزایش یافته و در منطقه چهره مداخله گرانه آمریکا به سوی چهره مثبت تغییر می یابد. هدف اوباما در خاورمیانه این است که نشان دهد آمریکا نه از دولتهای استبدادی و فاسد، بلکه از دولتهای مردمی و دموکراتیک حمایت می کند. اما اینکه در عمل چقدر می تواند به آن پایبند باشد، محل تردید جدی است.

مسئله ایران در صدر اولویتهای سیاست خارجی اوباما در منطقه است. در این مورد تاکید اوباما بر شیوه های مسالمت آمیز موضوع است و بر اساس نگرش و شعارهای انتخاباتی بر مذاکره تاکید می کند. اما تاکید بر مذاکره به معنای کنار گذاشتن ابزارها و گزینه های دیگر اعمال فشار بر ایران برای تغییر رفتار و سیاستهای منطقه ای آن نخواهد بود. در این مدت اولویت این شیوه ها تغییر یافته است. ایران و آمریکا در مسایل گوناگون منطقه ای و موضوع فعالیتهای هسته ای ایران رو در روی هم هستند و سیاستهای متعارضی را پیگیری می کنند. بدبینی آنها به یکدیگر بسیار ریشه دار و عمیق است. با وجود این اوباما امیدوار

است که در مرحله اول بتواند از طریق مذاکره مسایل موجود را حل و فصل کند و اگر در این مسیر ناموفق بود، شکست راههای مسالمت آمیز را به گردن ایران بیندازد و با سهولت بیشتر و هزینه کمتر به بسیج افکار عمومی آمریکا، جهان و زمامداران کشورهای دیگر اقدام کند و هزینه آمریکا در اقدام علیه جمهوری اسلامی ایران را کاهش دهد. اواما در مورد ایران می گوید که آن را با دعوت به مذاکره در مسیر دو راهی انتخاب قرار دهد: پذیرش مذاکره و حل و فصل اختلافات یا برعهده گرفتن مسئولیت تداوم وضع موجود و تسهیل روند اجماع سازی علیه جمهوری اسلامی ایران. دولت اواما به دنبال بهبود چهره آمریکا در جهان است و اگر ایران شیوه مذاکره را نپذیرد عملاً راه برای دولت اواما در نشان دادن چهره منفی از ایران بسیار راحت تر و در نتیجه اعمال تحریم علیه آن آسان تر می شود.

۹

در نهایت به نظر می رسد اواما مسایل و مشکلات خاورمیانه ای آمریکا را با مسایل و چالشهای آمریکا در سایر مناطق و روابط با کشورهای دیگر گره زده است و نگاهی نسبتاً پیوسته به سیاست خارجی آمریکا دارد. آمریکا در پی حل و فصل اختلافات خود با روسیه در سپر دفاع موشکی در شرق اروپا است تا از این طریق همراهی آن را در پرونده ایران داشته باشد. این نوع سیاست فرصتهایی را برای آمریکا در ایجاد اجماع علیه ایران فراهم می آورد و ممکن است در اثر شکست در یک مورد ناکامیهای پی در پی را در موارد دیگر به همراه داشته باشد. شکست و پیروزی برای اواما در دو سال اول می تواند در روند سیاست خارجی آن در سالهای بعد به شدت تاثیرگذار باشد.

در کل روند آتی سیاست خارجی دولت اواما از میراث دولت بوش در جهان در زمینه ایجاد چالش و یا مخدوش کردن چهره آمریکا از یک سو و برنامه ها و اقدامات دولت اواما از سوی دیگر متاثر است. میزان موفقیت و شکست اواما در پایبندی آن به گفته ها و آرمانهای خود در برخورد مسالمت آمیز با مسایل نقش اساسی خواهد داشت. شکست او در استفاده از قدرت نرم و تاکید بر شیوه های مسالمت جویانه ممکن است او را به سوی بهره گیری از چهره های دیگر قدرت سوق دهد. اما به طور مشخص استفاده او از قدرت سخت و نرم در مقایسه با دولت بوش هوشمندانه خواهد بود. دولت اواما تجربه دولت بوش و نگرش هوشمندانه کارگزاران کارگشته دموکرات را در اختیار دارد.

◆ اسرائیل شناسی - آمریکا شناسی

دکتر سجاد پور: بسیار خرسندم که در خدمت حضار محترم هستم. بنده به طور مشخص تحت عنوان «فهم سیاست خارجی اواما» صحبت خواهم کرد. تلاش دارم در ابتدا به پرسش پاسخ دهم که چرا مطالعه سیاست خارجی اواما مهم است؟ سپس به چگونگی فهم سیاست خارجی اواما خواهیم پرداخت و در نهایت چالشهای عمده سیاست خارجی اواما بررسی خواهد شد.

اما چرا بررسی و مطالعه سیاست خارجی اواما مهم است؟ در ابتدا باید گفت که روی کارآمدن اواما حکایت از یک تغییر دارد و آن دوری جستن از سیاست خارجی بوش است. اواما در حال حاضر با توجه به مواضع خود به صورت یک پدیده ظاهر شده است. نکته دوم اینکه اواما اولین رییس جمهور آمریکاست که در شخصیت و تجربه زندگی، جنبه‌های بین‌المللی او بسیار متفاوت و برجسته‌تر از دیگر روسای جمهور آمریکاست. به این معنی که رؤسای جمهور پیشین آمریکا نوعاً از سابقه‌های مشترک آنگلساکسونی برخوردار بوده‌اند اما اواما یک مهاجر زاده است، سیاه پوست و جوان است. این دلایل اواما را تبدیل به یک پدیده در عرصه بین‌المللی کرده است. سومین نکته به اقدامات او تاکنون باز می‌گردد. او تلاش دارد قدرت هژمونی آمریکا را به کشورش بازگرداند. سیستم آمریکا به صورت فدرال اداره می‌شود. در فدرالیسم، دولت مرکزی اختیارات محدود و مشخصی دارد و دولتهای محلی در امور داخلی بخش بزرگی از بار دولت مرکزی را به دوش می‌کشند. یکی از چند کار مهم دولت مرکزی، سیاست خارجی است. بنابراین در سیاست خارجی دولت فدرال بسیار برجسته است. در این کشور، هم به لحاظ قانون اساسی و هم واقعیت‌های سیاسی، سیستم رییس جمهور محور است؛ یعنی شخص رییس جمهور در اداره مسایل روزمره سیاست خارجی نقش بسیار موثری دارد. طبق نوشته‌های ترنر، رییس سابق سازمان سیا، هر رییس جمهوری که بر سر کار می‌آید، رویکرد جدیدی را در قبال سازمان سیا اتخاذ می‌کند. عده‌ای از بودن این سازمان تنفر دارند و قصد تضعیف آن را دارند و برخی در تقویت آن می‌کوشند. اینها نشان از تأثیر بلامنازع رویکرد و جایگاه ریاست جمهوری در آمریکا دارد. با این توضیحات به این نتیجه می‌رسیم که دوران ریاست جمهوری اواما و شخصیت وی بسیار مهم است و ارزش مطالعه جدی دارد. اما چگونه می‌توان سیاست خارجی اواما را

ارزیابی کرد؟ نخست با بررسی تفکر و اندیشه‌های سیاست خارجی، سپس با شناخت تیم سیاست خارجی اوباما؛ و سوم با کارنامه یک ساله گذشته او می‌توان فهم درستی از سمت و سوی سیاست خارجی اوباما داشت. در حوزه تفکر و اندیشه سیاست خارجی اوباما، بنده با دیدگاه‌های جناب آقای دکتر دهشیار مخالفم. اوباما در تفکر سیاست خارجی آمریکا، معتقد به رهبری ایالات متحده بر جهان است، البته تعریف او از رهبری بدین سان است که این رهبری تنها در صورت همکاری با دیگران به دست خواهد آمد. باراک اوباما در مقاله‌ای که حدود یک سال پیش از ریاست جمهوری‌اش در مجله Foreign Affairs در ژوئیه ۲۰۰۷ نوشت، تفکر و خط سیاست خارجی خود را روشن ساخت. او نوشت: لحظه اداره آمریکایی جهان تمام شده نیست. اگر سیاست بوش در رهبری جهان اعمال قدرت بود، سیاست اوباما قدرت و همکاری است. یعنی او به دنبال قدرت در سایه همکاری می‌گردد. اوباما حتی به قدرت نظامی و استفاده از آن نیز معتقد است. بنابراین، نکته مهم در تفکر سیاست خارجی اوباما این است که او به رهبری دنیا اعتقاد دارد و در ضمن این رهبری را در کنار همکاری با دیگران میسر می‌داند. این مسیر را نیز با به کارگیری قدرت هوشمند (ترکیب قدرت نرم و قدرت سخت) طی خواهد نمود. هیلاری کلینتون نیز در سخنرانیهای خود اشاره‌های متعددی به این امر داشته است.

اما پرسش بعدی به تیم اوباما در عرصه سیاست خارجی مربوط می‌شود. کارگزاران اوباما در واقع تیم به روز شده دولت کلینتون است. این تیم بسیار باتجربه است. میشل مأمور خاورمیانه‌ای اوباما بسیار فرد با تجربه‌ای است. او در قضیه ایرلند توانست نقش بسیار موثر و مفیدی بازی کند. هالبروک، نماینده ویژه در امور افغانستان و پاکستان از نیروهای کارگشته دیپلماسی است. او مذاکرات دیتون در قضیه بوسنی را با زیرکی به انجام رسانید و توانست موقعیت آمریکا را برتری بخشد. وزارت خارجه آمریکا در دوره اوباما نسبت به دوره بوش از اختیارات بیشتری برخوردار شده است. به هر ترتیب، گروه سیاست خارجی اوباما به نظر کارآمد و موثر است.

اما کارنامه اوباما در یک سال گذشته که بسیار قابل توجه است. او در طی ۸ ماه اول ریاست جمهوری خود به ۲۰ کشور سفر کرده است. این رقم نسبت به تمام روسای جمهوری

در بازه زمانی یک سال اول ریاست جمهوری بیشتر است. سفرهای او هم جنبه‌های نمادین داشته و هم جنبه‌های محتوایی. در این سفرها نیز طی سخنرانیهای خود بخشی از رفتار سیاست خارجی خود را اعلام داشته است. در پراگ درباره خلع سلاح، در قاهره درباره روابط با مسلمانان، در ترینیداد و توباگو درباره ارتباط با کشورهای آمریکای لاتین، در مسکو درباره روابط آمریکا و روسیه و در سنگاپور در حوزه اقتصادی صحبت کرد. اینها همه نشان از یک نوع فعال‌گرایی از سوی این رییس‌جمهور دارد. این فعال‌گرایی همراه با ترمیم‌گرایی بوده است که دست کم در بخشی از دنیا از جمله اروپا توانسته است آن را تحقق بخشد. سفر به چین را نیز می‌توان در این حوزه مورد بررسی و مطالعه قرار داد. در این دیدار برای نخستین بار از واژه «اعتماد استراتژیک» صحبت شد. بنابراین به عنوان نتیجه‌گیری باید عرض کنم سیاست خارجی متمایل به رهبری جهان مبتنی بر همکاری مدنظر اوباما است.

اما در پاسخ به پرسش سوم که چالشهای اوباما کدام است، ابتدا به چالشهای داخلی می‌پردازم. چالشهای اقتصادی در داخل آمریکا از جمله مهم‌ترین آنهاست. بحرانهای مالی و اقتصادی اخیر و طرح اوباما برای بیمه که مالیات زیادی از مردم را می‌طلبد، از این دسته چالشهاست. چالش نژادی در رده بعدی قرار دارد. این چالشها همچنان ادامه دارد. حزب جمهوری خواه، حزب مخالف اوباما در حال بازسازی خود است. آنها در ماههای اخیر در انتخابات فرمانداری دو ایالت برنده شدند. در حوزه چالشهای خارجی اوباما باید به مسئله افغانستان به عنوان مهم‌ترین آنها اشاره داشت. آینده افغانستان مبهم است. مسئله کره شمالی نیز چالش دیگری است. البته چالش ایران نیز کم‌اهمیت نیست. در حوزه دیگر، این ماهیت نظام بین‌المللی است که به چالش بزرگ اوباما تبدیل شده است. سیستم بین‌الملل متفاوت از گذشته شده است. بازیگرانی جدید وارد عرصه شده‌اند. دزدان دریایی سومالی هم کشتیهای روس را می‌گیرند و هم کشتیهای ایرانی و آمریکایی را! محیط نظام بین‌المللی بسیار گسترده، پویا و پیچیده شده است. این پرسش که اوباما چگونه خواهد توانست از این محیط موفق بیرون بیاید، پرسشی است که نیاز به زمان دارد.

دکتر نصری: در پاسخ به پرسش اولیه جلسه [کارگزاران کلیدی و روندهای آتی

سیاست خاورمیانه ای اوباما]، بحث خود را در دو بخش ارایه می کنم؛

کارگزاران کلیدی

کارگزاران کلیدی را می توان به سه دسته تقسیم کرد؛ نخبگان سیاسی [حاکم و غیرحکومتی]، اقتصادی و فرهنگی - اجتماعی که ماهیت فردی دارند، نهادها و نظامات اداری - بوروکراتیک و بالاخره مجتمع های نظامی - اقتصادی. بر اساس این تقسیم بندی نخستین گروه بازیگران کلیدی در راهبرد خاورمیانه ای آمریکا طی سالیان اخیر و نیز سالهای آتی، مجتمع های نظامی - تسلیحاتی هستند که بخش پویا و پر قدرت اقتصاد آمریکا را به خود اختصاص داده است. همان طور که مطلع هستید بودجه نظامی آمریکا در سال ۲۰۰۹، رقمی حدود ۶۰۰ میلیارد دلار بود. حقوق پرسنل نظامی آمریکا بالغ بر ۷۰ میلیارد دلار است و حیات اقتصادی صدها هزار خانواده آمریکایی منوط به تولید و اشتغال در صنایع نظامی است. بحران بی سابقه اقتصادی، دو رقمی شدن نرخ بیکاری، آسیب دیدن وجهه و قدرت نرم آمریکا در جهان و بالاخره رقابت سنگین در صادرات تسلیحات، آمریکا را وادار می سازد نسبت به فروش تسلیحات پیشرفته مبادرت ورزد. به نظر می رسد توفیق نسبی پروژه ایران هراسی و مبحث ایران هسته ای کارگزاران تسلیحات در آمریکا را یاری می رساند و آنها با توسل به خطر ایران تروریست و هسته ای به سهولت می توانند آهنگ سیاست خاورمیانه ای آمریکا را تنظیم نمایند.

دومین عامل یا کارگزار (Agent) موثر در راهبرد خاورمیانه ای ایالات متحده سازمانهای اطلاعاتی هستند که رقم رسمی آنها ۱۶ مورد است. سازمانهای اطلاعاتی از آن رو اهمیت دارند که اطلاعات ویژه و موثری دارند؛ اطلاعاتی که به راحتی در اختیار کانونهای غیردولتی نیست. تحلیل و تخمین این سازمانها که در مجموعه ای به نام جامعه اطلاعاتی جمع می شوند و با ترکیب اطلاعات موجود به رییس جمهور پیشنهاد می دهند، می توانند در عین شناسایی تهدید، به تهدیدسازی تصنعی نیز مبادرت ورزند.

سومین عنصر کلیدی در راهبرد خاورمیانه ای آمریکا سازمانهای غیردولتی (NGO) یا سازمانهای شبه غیردولتی (quasi NGO) هستند. کوانگوها یا سازمانهای شبه غیردولتی

◆ اسرائیل شناسی - آمریکا شناسی

طی دهه اخیر و در پی پرهزینه و کم نتیجه بودن فعالیت سازمانهای رسمی و دولتی پدیدار شده اند. این سازمانها معمولاً در پوشش کارهای اقتصادی، تجاری، علمی-پژوهشی و حتی مذهبی به ترویج فکر یا جمع آوری داده می پردازند. این مولفه را می توان خط دوم (Track2) تیمهای مذاکره کننده رسمی قلمداد کرد.

چهارمین بازیگر موثر عبارت از سازمان رسمی وزارت امور خارجه است که به واسطه پیشینه، بدنه کارشناسی و ملاحظات اداری اهمیت ویژه ای دارد. به نظر می رسد در زمان اوباما، وزن وزارت خارجه در مقایسه با نهادهای وابسته به شخص ریاست جمهوری بیشتر شده است. برای اینکه هم وزیر خارجه اوباما انسان جاه طلبی است و هم اینکه در پی رسوایی اطلاعاتی آمریکا در ماجرای عراق، تشکیلات وزارت خارجه با اقبال مواجه شده است.

پنجمین بازیگر موثر لابی های نافذ و به طور کلی لابی گری در سیاست خارجی است. نکته جالب این است که عموم لابی های فعال در دستگاههای سیاست خارجی اوباما، گرایش ضد ایرانی دارند که یکی از مهم ترین آنها لابی صهیونیست ها است که در پی تولید وحشت از ایران هسته ای است. پروژه این جریان لابی ارایه تصویری جاه طلب، غیردموکراتیک، تجدیدنظر طلب و به طور کلی ناهنجار از ایران است.

ششمین بازیگری که اهمیت دارد شرکتهای چندملیتی هستند که به واسطه قدرت مالی و دانش و تجربه فنی تعیین کننده هستند. البته نباید فراموش کرد که نهاد و بازیگران اقتصادی معمولاً خواهان مصالحه با همه کشورها- حتی ایران- هستند. منطق رقابت در بازار سرمایه و ضرورت تصرف بازارهای ثروت ایجاد می کند که شرکتهای چشم خود را بر مفاهیمی چون حقوق بشر، دموکراسی و آزادیهای مدنی ببندند. طی چند سال اخیر، مواجهه بی امانی با کانونهای قدرت سیاسی و شرکتهای اقتصادی آمریکا بر سر تحریم یا عدم تحریم مخالفان آمریکا در گرفته است.

بالاخره باید از رسانه ها و افکار عمومی نیز یاد کنیم که به واسطه شعاع درگیری از عناصر اساسی تنظیم سیاست خارجی به شمار می روند. رسانه ها در هر نظامی ربط وثیقی با کانونهای قدرت دارند و تصور رسانه مستقل تصور بسیار دشواری است. رسانه ها

می‌توانند افکار عمومی را مهندسی کنند و با دستکاری اذهان، به صورت مجازی به تهدیدسازی بپردازند. اکنون می‌رسیم به بخش دوم پرسش یعنی روندهای آتی.

روندهای آتی

برای پاسخ به این موضوع ابتدا به این نکته اشاره می‌کنم که پیشینیان اواما چه ویژگی داشتند که اواما را در نزد جهانیان یک پدیده ساخته است. قبل از ورود اواما به کاخ سفید سه راهبرد اساسی در سیاست خارجی ایالات متحده به صورت ثابت وجود داشت؛ یک راهبرد تغییر و اصلاح آمرانه، به ویژه در منطقه خاورمیانه. بوش در این حوزه سابقه مفصلی دارد. دوم، راهبرد تفکیک بازیگران تندرو و میانه‌رو در خاورمیانه. اصولاً بازیگران تندرو مورد خشم آمریکا قرار می‌گرفتند و بازیگران میانه‌رو مورد تشویق و حمایت. راهبرد سوم کاخ سفید پیش از ورود باراک اواما عبارت بود از راهبرد مداخله یک جانبه در سطح بین‌المللی که براساس آن احترامی به سازمانهای بین‌المللی قایل نبود و بر مبنای منافع خود وارد اقدامات بین‌المللی می‌شد. هر کشوری هم که با آمریکا همراهی می‌کرد، مورد حمایت و دیگران در مقابل آمریکا قرار می‌گرفتند. این راهبرد نیز در زمان بوش پیاده شد.

اما باراک اواما راهبرد جدیدی در پیش گرفته است که قدری متفاوت به نظر می‌رسد؛ به این معنا که ممکن است راهبردهای قبلی در درون این شیوه اعمال شود، اما به هر ترتیب شاهد تغییر جهت گیری هستیم. نخستین راهبرد اواما تعهد دموکراتیک فعال به شمار می‌آید. مهم‌ترین ابزار این روش نیز دیپلماسی عمومی است. راهبرد دوم اجماع‌سازی بین‌المللی از سوی اواما است. اواما در راستای این هدف بیمی از دادن امتیاز به قدرتهای رقیب ندارد؛ همچنان که به چین و روسیه امتیازاتی قایل شده است. آخرین راهبرد اواما که بسیار مهم به نظر می‌رسد، عبارت است از تعدیل بازیگران تندرو با منطق برد-برد، در مقابل منطق برد-باخت. به ویژه در مقابل ایران نیز وی چنین راهبردی را در پیش گرفته است. تغییر راهبرد آمریکا بر رویکرد کشورهای منطقه نیز تأثیر گذاشته است، تا پیش از این به دلیل نگاه یک جانبه کاملاً از بالای آمریکا، کشورهای منطقه چون فرصت حضور در بازیهای بین‌المللی نداشتند، آمریکا را عامل عقب مانده بودن خود می‌دیدند، اما اکنون که

◆ اسرائیل شناسی - آمریکا شناسی

آمریکا گفته است شما نیز فرصت ابراز خود در عرصه های بین المللی را دارید، باعث شده این بازیگران نگاه مثبتی به آمریکا داشته باشند. اواما تلاش دارد با راهبرد تعدیل بازیگران تندرو با استفاده از روشهای دموکراتیک به اهداف و منافع اصلی و اساسی ایالات متحده دست یابد.

پرسشها

سؤال: آقای دکتر دهشیار گفتید که اواما برخلاف سایر رؤسای جمهور آمریکا الزامی به ابرقدرت بودن و ماندن آمریکا نمی بیند، چه عواملی باعث تغییر این دیدگاه شده است؟

دهشیار: هویت نقش مهمی در این موضوع دارد. باراک اواما سیاه هویی است و رنگ پوست او موضع گیریهای او را مشخص می سازد. اواما برخلاف شعارهای خود حزبی ترین رفتارهای سیاسی را بعد از فرانکلین روزولت از خود نشان داده است. بنابراین، باراک اواما به خاطر تحقیری که در طول زندگی خود به خاطر سیاه بودن کشیده است اعتقاد به لیبرال هویی دارد. همسر او میشل وقتی اواما برای نخستین بار به عنوان نماینده دموکرات ها انتخاب شد گفت که برای نخستین بار به آمریکایی بودنم افتخار می کنم. اواما اعتقاد دارد آمریکا جامعه عادلانه ای ندارد؛ چرا که همیشه سیاه ها مورد سرکوفت قرار گرفته اند. بنابراین، آمریکا سرزمین هویی و اصلی اواما نیست. او از آمریکا متنفر است. اواما افرادی را وارد دولت کرد که مخالف سرمایه داری بودند. اواما از آمریکا متنفر است چون به سیاهان ستم کرده است.

سؤال: آیا چین می تواند خلاء حضور آمریکا در عرصه بین المللی را پر کند؟

دکتر دهشیار: نظام بین المللی نیز همچون ساختار انسانی اندام وار و هماهنگ است. برای رهبری دنیایی که سیستم رقابتی سرمایه داری در آن حاکم است، باید قواعد آن سیستم را پذیرفت. چین با یک تناقض درونی روبه رو است. در چین رقابت اقتصادی محبوب است، اما رقابت سیاسی مذموم تلقی می شود. افراد می توانند وارد بازیهای اقتصادی و رقابتهای تجاری شوند، اما اجازه حضور در رقابتهای سیاسی را ندارند. بنابراین، تناسبی در

◆ اسرائیل شناسی - آمریکا شناسی

سیاستهای چین وجود ندارد. در آینده چین با بحران بزرگی روبه‌رو خواهد شد. از جمعیت بیش از یک میلیاردی چین فقط ۱۰ میلیون نفری که عضو حزب کمونیست هستند، اجازه رقابتهای سیاسی دارند. بنابراین بقیه جمعیت در آینده متقاضی شرکت در رقابتهای سیاسی خواهند شد و این خبر از یک بحران درونی در چین می‌دهد. پس چین ابزار ضروری رهبری جهان یعنی یکپارچگی و انسجام را ندارد.

سؤال: آیا اواما به دنبال هژمونی جهانی است؟

۱۷

دکتر سجاد پور: اواما قطعاً به دنبال رهبری جهانی است. اما با چه روشی؟ رهبری آمریکا بعد سلبی دارد. او تلاش می‌کند سیاستهای بوش را سلب کرده و بر روشهای دیپلماتیک و ابزارهای سیاسی تاکید کند. حفظ سیستم برای اواما یک اصل است. او تلاش خواهد کرد خواسته‌های ساختار آمریکا را عملی سازد. از سوی دیگر به نظر من اواما به شدت خود را آمریکایی می‌داند. او در انتقاد از بوش چنین تلقی را القا می‌کند.

سؤال: آیا در راهبردهای آمریکا گزینه نظامی علیه ایران نیز مد نظر است؟

دکتر یزدان فام: گزینه نظامی اصولاً آخرین روش است، هر چند همیشه وجود دارد. در شرایطی که روشهای مسالمت آمیز و دیپلماتیک پاسخ‌گوی خواسته‌های ایالات متحده نباشد، بی‌شک گزینه‌های نظامی وارد عرصه اقدامات بین‌المللی این کشور می‌شود. در دوره اواما، به چند دلیل احتمال استفاده از گزینه نظامی کاهش پیدا کرده است:

۱. سیاست اواما مبتنی بر چند جانبه‌گرایی است، اصولاً این سیاست، گزینه نظامی را بر نمی‌تابد، بنابراین احتمال استفاده از ابزار نظامی به حداقل رسیده است. آمریکا به دنبال هژمونی است، البته با همکاری دیگران؛

۲. دوم نقش دیپلماتها و افراد موثر در دولت آمریکاست. کارگزاران دولت اواما گرایش

بیشتری به روشهای دیپلماتیک و سیاسی دارند تا استفاده از گزینه‌های نظامی؛ و

۳. عامل سوم شخصیت خود اواما است. او جایزه صلح جهانی را گرفته است و در سطح بین‌المللی جایگاه مناسبی پیدا کرده است، بنابراین با توجه به این نکته نیز توسل به

◆ اسرائیل شناسی - آمریکا شناسی

زور احتمال کمتری دارد.

سؤال: آقای دکتر نصری، شما شخصیت باراک اوباما را تا چه حد در سیاست تغییر، دخیل می‌دانید، به خصوص که او اخیراً جایزه نوبل را هم دریافت کرده است؟! سؤال دیگر اینکه آینده مناقشه ایران و آمریکا به کجا می‌انجامد؟

دکتر نصری: ببینید انسانها یک کاراکتر یا شخصیت دارند و یک رل یا نقش. بعضی انسانها شخصیت خود را بر نقش خود تحمیل می‌کنند و بعضی دیگر نقش خود را بر شخصیت مقدم می‌دارند. به نظر می‌رسد باراک اوباما شخصیتی دارد که دوستان توصیف کردند، اما نباید فراموش کرد که او در نقش یک پرزیدنت یا رییس جمهور آمریکا ایفای نقش می‌کند. با گذشت زمان به احتمال قوی نقش اوباما بر شخصیت وی پیشی خواهد گرفت و اوباما از شخصیتی به اصطلاح زرین دهن به دولتمردی دوراندیش و استراتژیک مبدل خواهد شد. سخن زیبا و ادیبانه گفتن خوب است ولی متأسفانه عمر محدودی دارد.

آینده مناقشه ایران - آمریکا به تعداد چشمگیری از عوامل تاریخی، راهبردی و شخصیتی بستگی دارد که خود دفتر مفصل و مستقلى می‌طلبد. اما این واقعیت است که پیشینه آمریکا درباره ایران، درک نخبگان ایران از نیت آمریکایی‌ها و جنس انتظارات طرفین از همدیگر افقهای آینده را بسیار تاریک و مبهم ساخته است.